

## سقوط آخرین نقطه دنیا

در کابل، در تهران، در تلفن و در تمام صفحات مجازی همه و همه از پنجشیر حرف می‌زنند، از یک جایی که شبیه هیچ کجای دنیا نیست، از یک دره مخوف و غیرقابل تسخیر، یک چیزی مثل قلعه عقاب‌ها در افسانه‌های قدیمی که پای هیچ موجودی به آن نرسیده است. یک چیزی مثل یک سیاره دست نیافتنی! پنجشیر دروازه شمال شرق است، یک راه باریک از میان کوه‌ها که عبور از آن در زمان صلح هم به همین سادگی نیست، چه برسد به زمان جنگ، چه برسد به وقتی که یک تفنگچی رفته باشد و بالای کوه‌ها و لای سنگ‌ها پناه گرفته باشد و به هر چه پیاده و سواره که با چشم و مگسک و شکاف درجه توپکش در یک راستا قرار بگیرد فیر کند! و افغان جماعت با اسلحه بزرگ شده است، افغان جماعت کمتر خطا می‌زند، چه پشتون باشد، چه هزاره، چه ازبک و تاجیک! افغان اگر بخواهد بماند روی کوه، آنچنان سنگر می‌گیرد و ماه‌ها می‌ماند که هر کس دنبال جنازه یخ‌زده یا گرم‌زده او رفت، زنده برنگردد. این را روس‌ها و امریکایی‌ها خوب می‌دانند، خوب می‌دانند که پنجشیر بی آب و غذا چطور زنده مانده است. تمام اینها را گفتم؛ اما پنجشیر سقوط کرده است، آخرین نقطه دنیا که روی زمین قابل تسخیر نبود حالا محل عبور ماشین‌های طالبان است، محل رفت و آمد کم و کواته مردمی است که دفاع نکرده‌اند، من از سقوط یک امپراطوری شکست ناپذیر خوشحال نیستم اما اگر خواستید داستان پنجشیر را بدانید، کافی است سری به ادیسه هومر بزنید، داستان تروا را بخوانید، شهری که هیچ گاه سقوط نمی‌کرد.

## کابل آرام

کابل یک جایی است مثل خیابان آرام نیویورک، یک وجه تسمیه‌ای دارد از آن شهری که خیلی آرام است، تا اینکه یک مرمی از نوک یک پوکه راه خشاب تا شعله‌پوش راطی کند. علی‌الحساب که از آرامش نگران کننده است، اینقدر آرام است که شب‌ها در خیابان‌ها پیاده‌روی می‌کنی و در تاریکی بی حد و حساب خیابان می‌چرخ و هیچ خبری از نگرانی نیست، اما این آرامش طوری است که اگر بایت روی یک بطری آب معدنی خالی هم برود یک متری از جا می‌پری و فکر می‌کنی خبری شده. خبرنگارها و مستندسازها معمولاً در دو محل می‌توان جستجو کرد، اولی خیابان شهرنو یا همان مرکز شهر کابل و دومی پل سرخ که محله قدیمی فرهنگی کابل است، با کلی کتابفروشی و کافه. مستندسازی را که مجوز گرفته بود تا به پنجشیر برود در شهرنو دیدیم و حاضر شد ما را همراه خودش ببرد، گروهی بودند که با یک مجوز چندتا خبرنگار را همراه خود کرده بودند تا همه با یک ماشین برویم، برای ما که اوضاع پنجشیر نامعلوم بود دور هم بودن یک امتیاز محسوب می‌شد. همه بایک سراچه<sup>۲</sup> به راه افتادیم و در مسیر اطلاعات همدیگر را بررسی می‌کردیم، عجیب آن بود که اطلاعات میدانی هیچ تطابق و تناسبی با اطلاعات بیرونی نداشت. در دروازه شمالی کابل پر بود از آواره‌ها یا به قول خودشان بی‌جاشده‌ها، آنهایی که کوچ اجباری کرده بودند و کوچ اجباری همیشه به زور اسلحه نیست، بعضی اوقات مردم فقط از ترس است که می‌روند، از ترس آن چیزی که شاید ما در دل‌شان کاشته باشیم. برخلاف پارک شهر که اغلب بی‌جاشدگان از بغلان و

پنجشیر سقوط کرده است، آخرین نقطه دنیا که روی زمین قابل تسخیر نبود حالا محل عبور ماشین‌های طالبان است، محل رفت و آمد کم و کواته مردمی است که دفاع نکرده‌اند، من از سقوط یک امپراطوری شکست ناپذیر خوشحال نیستم اما اگر خواستید داستان پنجشیر را بدانید، کافی است سری به ادیسه هومر بزنید، داستان تروا را بخوانید، شهری که هیچ گاه سقوط نمی‌کرد